

جمشید بهنام

« ما نیز خشکی و نلال اندوهناک روحمان را خواهیم شناخت »

آندره ژید

گروهی از جامعه‌شناسان آنچه را که اینک در غرب میگذرد «بحران» خوانده‌اند و برخی دیگر «دوران نفی منطقی‌ها» و یا لاف‌ها آنچه که تاکنون منطقی محسوب میشده است؛ و عجب آنکه این دگرگونی‌ها در زمانی روی میدهد که علم و فن پیش از آنکه تصورش میرفت و زودتر از آنچه که اندیشه امکانش را میسر میدانست گسترش می‌یابد.

از یکسوی غرب مظهر دقت و کنجکاوی و جستجوی علمی و امیداست و از سوی دیگر سرزمین «رد و تردید» و احساس دلهره و نابسامانی و بیهودگی و همه این پدیده‌ها بازگوکننده این واقعیت است که در غرب خبری هست. این غرب کجاست؟ مفهومی جغرافیائی است یا واقعیتی تاریخی و فرهنگی؟ هر چند که سخن بسیار در این زمینه هست همچنانکه در مورد شرق نیز گفتنی زیاد است نمیتوان چنانکه عادت بعضی از نویسندگان است باسانی این دو را برابر هم قرار داد و یکی را بر اساس تفاوت‌هایش با دیگری، تعریف کرد و باز شناخت.

در این نوشته مراد از غرب اروپا است و جوامعی در دیگر جاهای این جهان که از آغاز و با لاف در پنجاه سال اخیر نظامهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی خود را بر تمدن اروپائی بنیان نهاده‌اند و هر چند اکنون این جوامع از همه لحاظ یکسان نیستند و اندیشه اروپائی با جلوه‌های گوناگونش موجب پیدایی رژیم‌های سیاسی و اقتصادی حتی متضادی در آنها شده اما زمینه اصلی فرهنگی آنان یکی است.

این فرهنگ مشترک حاصل گذشته‌بی‌طولانی است. اروپائیان پس از پایان قرون وسطی، دورانی که برخلاف مشهور از لحاظ تکوین اندیشه اروپائی آنقدرها بی‌ارزش هم نبوده است، بر اساس حکمت یونانی، مملکتداری روم و معنویت مسیحی، فرهنگی درخشان پدید آوردند.

غرب زمان رنسانس با کشف عالم پرداخت و سپس دوران انقلاب کشاورزی، انقلاب صنعتی و انقلاب اجتماعی قرن هیجده و نوزده فرا رسید. اروپای قرن نوزدهم بانکدار جهان شد. کشتی‌هایش با نسوزی اقیانوس‌ها رفتند. مواد اولیه صنعتش را از آن فراموش آورد و کالاهای مصنوعش را گران به مردم جهان فروخت. اروپا فنی و مغرور شد و طی یک دوره نسبتاً کوتاه بروشهای جدیدی در امر تولید و راه و رسم زندگی دست یافت و ماشین چنان قدرتی به او ارزانی داشت که در زمانی کوتاه راهی دراز پیمود.

میان دو جنگ جهانی اول و دوم اندک‌اندک غرب قطب‌های غیراروپائی پیدا کرد و این وضع خصوصاً پس از جنگ دوم که اروپا محنت کشیده و ناتوان شد شدت یافت تا بدانجا که دیگر نمیتوان گفت قلب غرب در سرزمین‌های اروپای شمالی و غربی می‌تپد. اما غرب امروز که یکی از اقتصاددانان، اروپای بی‌کرانه‌اش میخواند و مرزهایش را در دوسوی جهان جستجو میکند با همه تضادهای درونی و وحدتی دارد و عوامل این وحدت پیش از هر چیز نوعی طرز تفکر و مجموعه‌ای از رفتارهاست.

این غرب جایی است که تأمین اجتماعی در آن روزافزون است و اختلاف شکل و سطح زندگی میان گروههای مختلف اجتماعی دائماً روبه کاهش میرود.

بالاترین میزان تحصیل و بالاترین درآمدهای فردی در آن وجود دارد. میزان مرگ و میر بعداً رسیدن و اختیار ولادت در دست خانواده است. امید زندگی به هشتاد سال و بیشتر افزایش یافته و وسائل ارتباط جمعی مظاهر فرهنگ و هنر را بسیار مردم برده است. جایی است که مردم با توجه به حقوق دیگران، سخت پابند حفظ آزادیهای فردی خود هستند. جایی است که مردم پنج روز در هفته کار میکنند و گاهی بیش از یک ماه در سال برای استفاده از تعطیلات ب سفر میروند. تکنیک بطور مستمر و با سرعتی غیر قابل تصور رو بکمال است، ماشینهای حسابگر بجای آدمها و گاه بهتر و دقیقتر از آدمها فکر میکنند و تصمیم میگیرند. جایی است که بچهها قبل از خواب بعنوان وقایع معمولی روزانه، پیاده شدن انسان در ماه و پایبوندن اعضا را بر صفحه تلویزیون مینگرند و دیگر افسانههای زمین و ماه و خورشید را که هنوز مادر بزرگها برایشان تعریف میکنند باور نمیدارند. و چون از دور به غرب بنگریم احساسی از تحرک، قدرت شناسائی، قدرت مادی، نظم و ترتیب و غنا در مابیدار میشود.

جامعه امروزی غرب را بنامهای گونهگون خواندهاند. «جامعه مصرف» اصطلاح رایجی است. بجز آن میتوان گفت ما شاهد تبدیل فرهنگ سنتی که بر اساس محدودیت احتیاجات قرار داشت به فرهنگ جدیدی هستیم که بر اساس گسترش مصرف و ازدیاد نیازها بنا شده. تصویر انسان فعال و قانع قرون گذشته به تصویری از انسان مصرفکننده و زیاده طلب بدل شده است، مصرفکنندهای که سعادت خود را در مصرف هر چه بیشتر می بیند و در این میان آنچه که اهمیت دارد حتی خصوصیات شیئی مصرف شده نیست بلکه نفس عمل مصرف است که بصورت هنر مصرف کردن درآمد است. برخی از اقتصاددانان امریکائی (گالبرایت^۲، روستو^۳...) معتقدند که غرب در آستانه «جامعه فراوانی» است. پیشرفت تکنیک قدرت تولید نامحدودی بوجود آورده و ثمره این تولید بیهمة میرسد و فقر (لااقل بمعنای قدیمی آن) از میان میرود و فراوانی جای کمیابی را میگیرد. «جامعه فراغت» نام دیگری است که به جامعه امروزی غرب داده شده. برخی از جامعه شناسان میگویند آنچه مشخصه جامعه کنونی غرب است تبدیل کمیابی به فراوانی نیست بلکه تبدیل کار شاق و زیاد به فراغت بیشتر است. اگر فراغت را کم شدن ساعات کاربری امرار معاش بدانیم بیگمان تحولی عظیم حاصل شده اما عوامل دیگری که خاص جامعه صنعتی است موجبات صرف و هدر دادن وقت را در زمینههای دیگری فراهم آورده است (مانند زمان رفت و آمد و یا نوبت گرفتن برای خرید و تفریح ویا...) .

اگر از دیدگاه دیگری بنگریم غرب جامعه ایست که از حالت «جامعه صنعتی» قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم اندک اندک بشکل یک «جامعه فنی» درآمد زیرا تکنیک نه تنها موجب ازدیاد تولید صنعتی شده بلکه در همه زمینهها (طرز تفکر، زندگی روزانه و هنر) تأثیر کرده است. حتی رهبری این جامعه نیز در دست کسانی است که بدون آنکه منشأ اجتماعی واحدی داشته باشند بر اساس تحصیلات و احراز تخصص و مجهز بودن به اطلاعات فنی و مدیریت جدید توانسته اند قدرت های اصلی را در دست بگیرند و اینها تکنوکراتها هستند.

غرب از هم اکنون به «جامعه مابعد صنعتی» می‌انیدند و در آن دورنگری تخصصی شده است. در نظر غربی‌ها سال دوهزار
آنگر نزدیک است و چنان درباره آن سخن می‌گویند و تصمیم می‌گیرند که گویی برنامه روز بعدشان را تنظیم می‌کنند.
برنامه افق سال ۱۹۸۰ فرانسه و یا گزارش هزار صفحه‌ای پروفیسور کان و پروفیسور ویترا که نتیجه
کار عظیم وی سابقه کارشناسان «مؤسسه هودسن ۵» است این آینده را با همه جزئیاتش بما نشان
میدهد. تعداد مقالات و کتبی که در چند سال اخیر بآینده نگری اختصاص یافته شگفت‌انگیز است و
در آنها از هم اکنون مسائلی چون طبقات اجتماعی، جوانان، فراغت، طرز عمل بنگاه اقتصادی و...
مطرح شده است.

بعقیده پروفیسور کان در سال دو هزار جمعیت دنیا به ۶ میلیارد نفر خواهد رسید و
ششصد میلیون از این جمعیت در جوامع غربی بسیار پیشرفته زندگی خواهند کرد و در این جوامع درآمد
سرانه پنجاه برابر بیشتر از جوامع صنعتی دیگری خواهد بود که در آن زمان بحد جامعه مصرفی
خواهند رسید. بیشترین عده جمعیت فعال این جوامع بجای آنکه در فعالیتهای کشاورزی و
دامپروری و یا صنایع مشغول باشند در فعالیتهای مربوط به خدمات و مشاغل آزاد وارد خواهند شد
و مخصوصاً تعداد مشاغل فکری و هنری و تحقیقی روز افزون خواهد بود. انسانها در طول عمر فقط
۶۰ هزار ساعت کار خواهند کرد. عوامل زمان و مکان مانعی در راه ارتباطات سریع نخواهد بود و
ماشینهای حسابگر نقش اساسی را نه تنها در تحقیقات و اخذ تصمیم بلکه در زندگی روزانه افراد نیز
بعبده خواهند گرفت. این چنین جامعه‌ای را دانیل بل «جامعه مابعد صنعتی» میخواند و آلن تورن
محقق فرانسوی در کتابی بهمین نام آنرا چنین تعریف میکند: «در برابر دیدگان ما جوامعی جدید
در حال تشکیل هستند که اگر فاصله و تفاوت آنها را نسبت بجوامع قبلی در نظر داشته باشیم میتوان
آنها را جوامع مابعد صنعتی نامید و اگر قدرت مطلق و حاکم را در آنها ملاک قرار دهیم جوامع
تکنوکراتیک نام خواهند گرفت و بالاخره اگر شکل تولید و سازمان اقتصادی واجتماعی مورد توجه
باشد «جوامع برنامه ریزی شده» نامی است که بآنها میتوان داد».

بدیهی است که همه کشورهای غربی در سال دوهزار به این مرتبه نخواهند رسید ولی در هر
صورت در شمار جوامع صنعتی پیشرفته خواهند بود (مرحله‌ای که در مقایسه با جامعه صنعتی
امروزه غرب مرحله جلوتر است) در حالیکه بقیه کشورهای جهان بزحمت خود را بمرحله جامعه
مصرف (یعنی وضع امروزی کشورهای صنعتی) خواهند رساند و بدینسان غرب باز هم مقامی خاص
در جهان خواهد داشت.

۴

آیا این غرب مغرور و مطمئن و امیدوار که وحش گدشت توانسته است و با خواهد توانست انسان را در رسیدن بآرمانهایش
حتی همان آرمانهایی که اندیشه غربی مخترعش بوده است یاری دهد؟ بحث در این است و بحث تازه‌ای نیست؛
غرب بکجا میرود و «انسان غربی» راهش کدام است؟ کوشش در بدست آوردن درآمد بیشتر برای مصرف
بیشتر و یا سعی در کند کردن سرعت سرسام آور جامعه تولیدی کنونی؟
در حقیقت هدف یکی بیش نیست و آن سعادت انسان است با این تفاوت که گروهی معتقدند
رفاه مادی قادر است آدمها را راضی و خوشبخت کند و برخی با توجه بآنچه که اینک در پیشرفته‌ترین

جامع غربی میگردد برای انسان نیازمندیهای دیگری قائلند که غرب امروز امکان جوابگویی و ارضاء آنها را ندارد. و چون این بحث مطرح می شود متفکرین و صاحب نظرانی که اصول منطقی غرب را بمراث برده اند قادر بحل مساله نیستند و فقط چونگی «بحران» را مطالعه میکنند و در عجبند که چگونه انسانی که ماشین را آفرید قادر نیست خود را با دنیائی که زائیده ماشین است تطبیق دهد.

اما این بحث و گفتگو مانع از آن نیست که در کنار جماعات عظیم مردم کشورهای غربی که بدست آوردن وسایل رفاه مادی افتعاشان میکند و با لاقط ترجیح میدهند بآنچه صنعت بدیشان ارزانی داشته دل خوش دارند، نخبگان و نیز گروههای قابل توجهی از جوانان که در کار ساختن آئنده هستند دچار نگرانی شوند و در بنیادهای تمدن غرب رد و تردید روا دارند. این جماعات تمیخواهند خصوصیات میلیونها آدمی را پیدا کنند که بصورت محکومین جامع صنعتی روزگار میگذرانند و هائری لوقوره جامعه شناس فرانسوی نام انسان «سپرناتروپ»^۹ را در مقایسه با انسان «انتروپ»^{۱۰} یا انسان معمولی به آنان میدهد. یعنی انسانی که معتقدش کرده اند راحت و آسایش دارد و جامعه مصرف همه چیز را برایش فراهم آورده است و آئنده او نیز مطابق برنامه پیش بینی خواهد بود. انسانی که ضوابط و معیارهای موجود را قبول دارد. احساس تأمین میکند و در حالت زندگی روزمره بسر میبرد و نوعی حالت تسلیم و سازش بخود گرفته است. زندگی روزانه اش، کالاهائی که مصرف میکند، عکس العملهای در برابر افکار و وقایع همه استاندارد شده و معین است و وسایل ارتباط جمعی با نفوذ شکفت انگیز خود او را ارشاد می کنند و اگر احتیاج به مقری هم داشته باشد سینما و تلویزیون زمینه لازم را برای ارضاء تخیلات او فراهم می آورند. قهرمانان جامعه او مردان سیاسی، بازیگران سینما و یا سرمایه داران موفق هستند. در جستجوی بهشت گمشده ای نیست زیرا این بهشت را با ابرازیات و ابتکار و کار زیاد که نمره آن درآمد و امکان مصرف بیشتر است در چهار چوب شرایط موجود جامعه میتواند بدست آورد.

بعقیده هربرت مارکوس، تکنولوژی توانسته است بطرز نسبی احتیاجات همه گروههای اجتماعی را بطوریکه دست ارضاء کند ولی این نوع مساوات در ارضاء احتیاجات، که باید قاعدتاً زمینه را برای تسلط فرد بر خود فراهم نماید موجب بندگی انسانها شده است. انسان جامعه صنعتی قدرت جستجو و درخواست ارزشهای دیگر غیر از ارزشهای رسمی جامعه را از دست می دهد. در جامع صنعتی پیشرفته انسان فقط بآنچه که هست واقف است و نه بآنچه که میتواند باشد. او «انسان یک بعدی» است.

۳

واکنش در برابر چنین وضعی که از دهها سال قبل در میان گروه کوچکی بچشم می خورد و ادبیات و فلسفه پنجاه سال اخیر غرب، شاهد آنست امروز بگروههای عظیم تری سرایت کرده است. اسپینکالر، لارنس، هاکسلی، ویرجینیا وولف، آندره مالرو، آلبر کامو، ژان پل سارتر و دیگران در آستانه جنگ دوم و سالهای بعد از آن چهره مسخ شده انسان غربی را که در دوزخ جامعه صنعتی گرفتار است بخوبی ترسیم و تشریح کرده اند. اما امروز واکنش صورت دیگری بخود گرفته است:

بازگشت بدرون آدمی، توسل به جادو و یا کوشش در ایجاد شکل های جدیدی از سازمان اجتماعی اخوانواده، کارخانه، دانشگاه و توجه به «شرق مادر» از مثالهای بارز این واکنش است؛ شرق ناشناخته ای که شاید سرچشمه ای باشد. نسبی بودن وعدم قاطعیت تمدن غربی در زمان و مکان آشکار شده است و غرب به محدودیتهای خود آگاه می شود.

گرایش بسوی اصول مذهب بودا، رواج فراوان فلسفه «زن»^{۱۱} و استفاده از مسلك یوگا^{۱۲} و راه رسم آن، نشانه هایی از احساس احتیاج به تفکر و تسلط بر نفس است. خصوصاً فلسفه «زن» که از طریق کف نفس و تفکر، انسان را به شناخت خویشتن و نوعی آرامش درونی هدایت میکند مشتری فراوان دارد. از روشنفکران نامستخدمین شرکت های تجاری که پس از پایان کار روزانه مشتاقانه بخدمت استاد میروند.

و نیز مسلکی آمیخته و ملهم از اصول آئین بودا و مسیح و عقاید طبیعت گرایی ژان ژاک روسو که زمینه اصلی را برای پیدایی گروههای متعددی از گل پرستان و هیپی ها فراهم آورده و غرب را دچار شگفتی کرده است. محلات خاص این جماعت در لندن، نیویورک، واشنگتن و سانفرانسیسکو و تجمع این گروهها در تابستان سال گذشته، (۴۰۰ هزار نفر در امریکا و ۲۵۰ هزار نفر در جزیره ای نزدیک انگلستان) نشان می دهد که از لحاظ شماره نیز نمیتوان آنان را نادیده گرفت. این گروهها با طرز زندگی خاص و اجرای مراسمی که از مناسک مذهبی تقلید شده در جستجوی نوعی جذب، وجد و حال و تسلط بر خود هستند بدون آنکه دلهره جنگ و بیعدالتی های اجتماعی زمان را فراموش کنند.

تعدادی از این جماعت طریقه قلندری پیش گرفته اند و گاه حالت بازگشت بدرون را با استعمال انواع مواد مخدر تسریع می کنند.

واکنش دیگری که بچشم می خورد نفی مقررات و نابوهای اخلاقی است. برهنگی بدن انسان و عرضه آن قبح خود را از دست می دهد. موفقیت دو نمایشنامه پرهیاهو^{۱۳} در سه شهر پاریس، نیویورک و لندن در سال اخیر نشانه ای از توجه و یا لاقط کنجکاوی مردم نسبت به چنین طرز تفکری است. طلب عشق و لذت از مضامین اصلی رمانها، نمایشنامه ها و سناریوها شده است و روابط جنسی با همه صور منحرف آن در سینما و تئاتر و مطبوعات عرضه می گردد. تیراژ يك مجله امریکائی ۱۴ در این زمینه به ۵ میلیون و پانصد هزار و يك مجله فرانسوی مشابه ۱۵ به ۵۵۰ هزار میرسد و تبلیغات تجاری از تصاویر و موضوعات جنسی مدد میگیرند.

توسل به جادو و علوم سحره را نیز از جنبه های دیگر این واکنش میتوان دانست مطابق آخرین آمار پنجاه هزار فالگیر و پیشگوی حرفه ای در فرانسه مشغول کارند و در ایتالیا دوازده هزار نفر از این جناعت تشکیل شده اند و در سراسر امریکا مخصوصاً در ایالت کالیفرنیا سرزمین فراوانی صنعت، کار پیشگویان و طالع بینان رواج بسیار دارد. شخصیت در صد فرانسویها مرتباً ستونهای مخصوص پیشگوئی و ستاره شناسی روزنامه هارا میخوانند و این نوع مطالب در همه جای دنیا طالب زیاد دارد. عجب تر آنکه بقول یکی از پیشگویان معروف امریکائی از پنج سال قبل با بنظر متوسط سن مشتریان از ۴۵ سال به ۲۵ سال تنزل کرده است. پیشگوی دیگری مدعی است که او و همکارانش مشاور رسمی ۵۰ مؤسسه تجاری انگلیسی و ۹۹ مؤسسه صنعتی

امریکائی هستند و در کارشان از ماشین های حسابگر استفاده می کنند .

مساله جوانان بصورت تازه ای مطرح می شود . دوران بلوغ و جوانی خصوصیات تازه ای پیدا میکنند و پیوند میان جوانان موجب میشود که بصورت گروه ذی نفوذی در جامعه خود مؤثر باشند بقول بعضی از جامعه شناسان تضاد میان طبقات مختلف اجتماعی به شکل تضاد میان نسل ها درمی آید و نسل جوان به نقش خود در ساختن آینده وجدان پیدا می کند . جوانان غربی به وضع فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی جامعه خویش بیش از پیش علاقه مند میشوند و در جستجوی راههای تازه ای برمی آیند که آینده مطمئن و دلخواه آنان را تأمین کند . در همه سازمانهای موجود رد و تردید روا می دارند و در زمینه آموزش ، هنر ، و روابط اجتماعی اعتقادات تازه ای پیدا می کنند .

این جوانان به آنچه که در جاهای دیگر میگذرد علاقمند میگردند و در برابر چشمان متعجب پدرانشان سرنوشت دیگر مردم جهان را با سرنوشت خود مرتبط میدانند و مسائلی چون گرسنگی در بیافرا و یا نابسامانی سیاهان از جمله مسائل روزمره ایشان میشود و قهرمانان تازه ای در اساطیر غربی پدیدار میگردد : بودا ، مارتین لوتر کینگ و ...

این حالت عصیان در گروههای سنی کمتر از هیجده و بیست بصورت های مرضی نمایان میشود و دسته های موتورسیکلت سوار آرامش شهرهای امریکائی را بهم می ریزند و گاه تا حد جنایت پیش میروند . خشونت با جنبه های گوناگونش در جوامع غربی بصورت يك مساله اجتماعی درمی آید و سینما و تلویزیون و روزنامه آنرا منعکس می کنند ، وجهی که موجب تشدیدش میشوند . «بچه های جامعه مصرف» در جستجوی هدف های تازه ای در پی هدفی مستمر دست و پا میزنند .

۴

واکنش های درونی جامعه امروزی غرب نشان دهنده این واقعیت است که انسان غربی به معیارها و ضوابط جدیدی در تفکر و زندگی نیاز دارد . نرس از فرسودگی زیاد در برابر سرعت تغییر او را بوحشت انداخته است . انسان غربی محتاج لحظه ای توقف و تفکر است . آیا این نیمه راه است و یا پایان راه ؟ علم در فکر فردا است و راه را روشن می بیند و انسان دچار وا همه و در تلاش پی بردن به معنی و مفهوم اشیاء و موجودات و شناخت خویشتن .

شناسائی های او محدودیتها و مرزهای معرفتشی را بیش از هر زمان دیگری آشکار ساخته است . آیا در آسمان هم خبری نیست ؟ انسان غربی چون قهرمان یکی از فیلمهای اخیر ایتالیائی ۱۶ ، برهنه و درمانده در صحرائی از خاکستر فریاد میکشد اما این فریاد شبه انسانی او حتی پژواکی نمی یابد .

انسان غربی خسته است ، در اوج قدرتش سرگشته و نگران است و دیگر کمک گرفتن از فرصت های آرامی بخش و خواب آور که جزء عادات روزانه اش شده دیردانش را درمان نمیکند او خواهان سکوت ، تنهایی و آرامش است . در سراسر قرن نوزدهم و حتی نیمه اول قرن بیستم افزایش تولید شکفت انگیز بود اما «ساخت» نیروهای تولیدی دگرگون نشد و بدینسان انسان گرفتار «ساختها» گردید و چون زائده ای از ماشین بحساب آمد و حتی از نظر برخی از فلاسفه مساله مرگ انسان مطرح شد . آینده نیز این چنین خواهد بود همه چیز حساب شده و تعیین شده است و این احساس را در آدمی برمی انگیزد که تاریخ بدون دخالت او بسیر خود ادامه خواهد

داد و بر این سیر فقط چند رهبر سیاسی و چند دانشمند نظارت خواهند کرد. اگر واقعاً آینده چیزی جز این نیست چه باید کرد؟ باید بقول ولتر به گل‌های باغچه خود رسید و یا بمب‌های نابودکننده بر این جهان فرو ریخت؟ تجزیه و تحلیل وقایع در غرب تا سرحد امکان پیش رفته ولی قدرت ترکیب و سنتر مجددی بچشم نمی‌خورد و در نتیجه هدفی و آرمانی پدید نمی‌آید.

گویی این سر نوشت انسان غربی است که هیچگاه به آرمانی که از انسانیت دارد نرسد. هیچیک از چهار چهره افسانه‌ای تمدن غرب یعنی فاوست، هاملت، دون ژوان و دون کیشوت نماینده روح مادی که ظاهراً مشخصه تمدن غربی است نیستند بلکه برعکس هر یک از آنان در جستجوی آرمانی مطلق و کاملاً بیگانه با موازین اقتصادی غرب سرگردانند.

آیا آنچه که در غرب می‌گذرد واقعاً آغاز انجام است؟ چگونه میتوان میان تمایل قدرت و رفاه مادی از یکسوی و طلب خوشبختی از سوی دیگر پیوندی بوجود آورد؟ دانشمندان می‌گویند انقلاب جدید علمی و فنی فقط موجب تغییرات کمی نخواهد بود و ما شاهد تغییرات کیفی عظیمی در آینده خواهیم شد. مساله اینست که آیا جامعه صنعتی میتواند از قید جامعه مصرف رهایی یابد و آیا انسان نظام صنعتی قادر است در فراوانی بسر برد و خود را مقید و بیگانه از خویش نیندازد؟ رنه گنون ۱۸ میگوید «برخی پایان چیزی را در غرب احساس می‌کنند که بدرستی و وضوح قادر به تشریح آن نیستند این پایان هر چه باشد نشانه‌هایی از بحران در آن نمایان است. این پایان بدون شك پایان جهان نیست ولی در هر حال پایان یک دنیا است» آیا واقعاً باید تا بدین حد بدبین بود و از پایان تمدن غرب سخن گفت؟ آیا این ارزش‌یابی و قضاوت عجولانه نیست؟

شاید هم این رویدادها و این نگرانی‌ها نشانه‌های «بحران رشد» باشد و یا فقط هشدار می‌دهد به غربیان و یا اینکه آغاز عصری جدید در فرهنگ انسانی.

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آمال جامع علوم انسانی

- | | |
|---|--|
| 1 - Contestation. | 10 - Anthrope. |
| 2 - Galbraith. | 11 - Zen. |
| 3 - W. W. Rostow. | 12 - Yoga. |
| 4 - H. Khan et A. Weiner: «L'an 2000» | 13 - «Ocalcuta» «Hair». |
| 5 - Houdson Institut. | 14 - Play Boy |
| 6 - Daniel Bell. | 15 - Lui |
| 7 - Alain Touaïne. | 16 - Pasolini: Theoreme. |
| 8 - Henri Lefebvre: «La vie quotidienne dans le monde moderne». | 17 - Structure. |
| 9 - Cybernantrope. | 18 - René Guénon: «La crise du monde moderne». |